جلسه 623

یکشنبه 08/03/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در راه هایی بود برای اخذ علم به حکم در موضوع حکم.

راه اول راهی بود که مرحوم آخوند مطرح کرد، فرمود: انشاء مطلق باشد، تجب الصلاة علی کل مکلف. ولکن در مرتبه فعلیت، فعلیت حکم مختص باشد به کسی که علم دارد به آن مرتبه انشاء. یعنی انقداح اراده لزومیه در نفس مولا نسبت به نماز خواند مکلفین مختص به کسانی است که آن خطاب تجب الصلاة علی کل مکلف را بدانند.

راه دوم وسوم فرق می کند. در راه دوم و سوم در هنگام انشاء اخذ می شود علم. برخلاف راه اول که در انشاء گفته می شود تجب الصلاة علی مل مکلف. اما در راه دوم و سوم می گویند تجب الصلاة علی من علم بهذا الخطاب، تجب الصلاة علی من علم بهذا الجعل. و این هیچ محذوری ندارد.

آقای خوئی این اشکالی را که مطرح می کنند که آقا اگر مراد شما از تجب الصلاة علی من علم بهذا الجعل، جعل وجوب صلاة است بر خود این مکلف مثلا زید، جعل وجوب صلاة بر خود زید مراد شماست، موقعی بر زید واجب است نماز که علم پیدا کند به جعل وجوب نماز بر خود زید. اینکه محال است، چون دور لازم می آید. جعل وجوب صلاة زید متوقف است بر علم زید به این جعل، وفرض این است که علم زید به این جعل هم متوقف است بر ثبوت این جعل.

اگر مرادتان این است که زید اگر علم پیدا کند به جعل وجوب صلاة علی عمرو، آنوقت واجب می شود نماز بر جناب زید. خب اینکه این همه تبلیغات نیاز نداشت، اخذ علم به مجعول در موضوع مجعول آخر ممکن بود. دیگر نیازی نبود که شما اخذ علم به جعل را مطرح کنید.

جواب مرحوم آقای خوئی این است که مراد ما اخذ علم به حکم تعلیقی است نه حکم فعلی زید یا حکم فعلی عمرو. اصلا حکم تعلیقی خود همین مکلف. اصلا خود زید، می گوئیم آقای زید بر تو واجب است نماز هنگامی که این وجوب را بفهمی. این وجوب یعنی همین وجوب بما أنه معلق علی علمک. تجب علیک الصلاة إذا علمت بهذا الوجوب التعلیقی. از این راه ما می بینیم کاملا اخذ علم به جعل در موضوع مجعول ممکن هست. وإن شئت قلت: مراد از جعل قضیه حقیقیه است نه حکم فعلی زید یا حکم فعلی عمرو. قضیه حقیقیه هم بازگشتش به قضیه شرطیه است. ما یک کلمه می گوئیم همه جا باید مد نظر باشد، اخذ علم به قضیه شرطیه در موضوع جزاء هیچ محذوری ندارد. آنی که محذور دارد اخذ علم به جزاء در موضوع جزاء است، که محال است. اخذ علم به قضیه شرطیه مثل اینکه بگوید من راضی هستم داخل خانه من بشود کسی که این رضایت مرا که به نحو قضیه شرطیه است بداند. علم به قضیه شرطیه توقف دارد بر ثبوت قضیه شرطیه نه بر ثبوت جزاء. حالا اشکال دارد که ثبوت جزاء متوقف باشد بر علم به قضیه شرطیه؟ دور لازم می آید؟ ثبوت جزاء متوقف است بر علم به قضیه شرطیه، علم به قضیه شرطیه هم متوقف است بر ثبوت قضیه شرطیه. وفرض این است که ثبوت قضیه شرطیه نه توقف دارد بر ثبوت شرط و نه توقف دارد بر ثبوت جزاء.

اتفاقا ما در بحث حسن و قبح عقلی هم گفتیم امکان دارد که عقل حکم بکند که قبیح است کذب بر کسی که این قبح را بداند. یعنی این قضیه حقیقیه که هر قضیه حقیقیه ای بازگشتش به قضیه شرطیه است، الکذب قبیح یعنی إذا کان شیء کذبا فهو قبیح. علم به قضیه شرطیه در موضوع جزاء اخذ بشود. قبیح است کذب بر کسی که این قبح را به همین نحو بداند. یعنی نه اینکه بداند کذب بر او قبیح است، این محال است. بگوئیم کذب قبیح است بر کسی که بداند کذب بر او قبیح است. این را نمی گوئیم. قبیح است کذب بر کسی که همین قبح تعلیقی را یعنی همین قبح کذب را لمن علم به بداند. می شود قضیه حقیقیه، هیچ محذوری پیش نمی آید.

یمکن أن یقال: ممکن است شما بگوئید تسلسل در لحاظ پیش می آید که شارع بگوید تجب الصلاة علی من علم بهذا الوجوب. به مولا می گویند بیّن لنا ما مرادک من هذا الوجوب؟ می گوید تجب الصلاة علی من علم بوجوب الصلاة علی من بوجوب الصلاة، وهلم جرا. تجب الصلاة علی من علم بهذا الوجوب یعنی تجب الصلاة علی من علم بوجوب الصلاة بر چه کسی علی من علم بوجوب الصلاة، بر چه کسی علی من علم بوجوب الصلاة علی من علم بوجوب الصلاة و هلم جرا. خب این تسلسل در لحاظ پیش می آید.

فانه یقال: جوابش این است که با یک اشاره اجمالیه ما مشکل را حل می کنیم. می گوئیم تجب الصلاة علی من علم بهذا الوجوب. اگر کسی بگوید کدام وجوب؟ می گوئیم همین وجوب الصلاة علی من علم بهذا الوجوب. مشکل تسلسل در لحاظ پیش نمی آید. همین وجوب تعلیقی، بالاخره یک انشاء وجعلی که هست، ولو بر شخص زید حکمی جعل کنند، یجب علی زید الصلاة إذا علم بهذا الوجوب.

راه چهارم: طریقی است که مرحوم نائینی وآقای خوئی فرموده اند. فرموده اند: اخذ علم به حکم در موضوع حکم در جعل اول محال است. جعل اول امکان تقییدش به علم به حکم نیست، تجب الصلاة علی کل مکلف، راه دیگری نداریم. اگر مولا غرضش مختص بود به عالم به حکم، از راه متمم الجعل باید بیاید.

حالا متمم الجعل گاهی مفید نتیجة التقیید است و گاهی مفید نتیجة الاطلاق است. برای نتیجة الاطلاق باید بگوید الاحکام مشترکة بین عالمین و الجاهلین، که ادعای اجماع شده است. نتیجة التقیید در مثل اتمام فی موضع القصر، مسافری که نماز چهار رکعتی می خواند در سفر، مرحوم نائینی وآقای خوئی فرموده اند از راه نتیجة التقیید وجوب قصر ثابت است بر کسی که وقتی آن جعل اول می گوید تجب صلاة القصر علی کل مسافر، خطاب دوم می گوید إنما تجب القصر علی المسافر العالم بذلک الجعل الاول. علم به جعل اول در موضوع جعل ثانی اخذ شده است، اینکه محال نیست.

اینکه امام قده فرموده اند با نتیجة التقیید که محال ممکن نمی شود. تقیید محال است چه با خطاب اول و چه با خطاب دوم.

به حضرت امام عرض می کنیم که این اشکال وارد نیست. متمم الجعل ونتیجة التقیید می آید علم به جعل اول را در موضوع جعل ثانی اخذ می کند. منتهی چون این دو تا جعل ناشی از غرض واحد است مخاطبین می فهمند که آن جعل اول ولو مقید نبود به عالم به حکم، اما غرضش مختص بود به عالم، ولو جعل مقید به عالم نبود چون ممکن نبود تقیید. اما با جعل دوم فهمیدیم که غرض مولا در همان جعل اول هم مختص بود به عالمین. چون در جعل دوم این مطلب را به ما گفتند که إنما تجب صلاة القصر علی مسافر علم بذلک الجعل الاول. جعل اول هم این بود که تجب صلاة القصر علی کل مسافر.

سؤال وجواب: اختصاص حقیقی نیست، اختصاص ادعائی است برای کشف از ضیق غرض. و الا جعل اول که مقید نمی شود به عالم به حکم. جعل اول یا به نظر مرحوم نائینی مهمل است، تجب الصلاة علی کل مسافر که جعل اول است، یا به نظر مرحوم نائینی شما صحبت می کنید، می گوئید چون تقییدش به عالم به حکم محال است إذا استحال التقیید استحال الاطلاق. چون می گوید اطلاق در محلی است که قابل تقیید باشد، تقابل بین اطلاق وتقیید تقابل عدم و ملکه است، جائی که تقیید ممکن نیست اطلاق هم ممکن نیست، پس جعل اول نه مطلق است و نه مقید، بلکه مهمل است.

یا طبق نظر مرحوم آقای خوئی صحبت می کنید که می گوید إذا استحال التققید وجب الاطلاق، اگر تقیید محال بود اطلاق ضروری است. اصلا جعل اول به نظر آقای خوئی مطلق است، تجب صلاة القصر علی کل مسافر به نظر آقای خوئی این جعل مطلق است اما جعل مطلق لایکشف عن سعة الغرض. چرا؟ برای اینکه این اطلاق ناشی از ضیق خناق است، این اطلاق ناشی از عدم امکان تقیید است. راه دیگری برای مولا نبود غیر از اطلاق جعل. اینکه کاشف از اطلاق غرض وسعه غرض نیست. غرض مولا ممکن است مقید باشد به خصوص عالم به حکم.

اتفاقا بعدا عرض خواهیم کرد که مرحوم نائینی هم ظاهرا مرادش از اینکه مطلق نیست بلکه مهمل است یعنی همین. یعنی این عدم التقیید چون از باب ضیق خناق است پس کاشف از سعه غرض نیست. کاشف از سعه غرض که نبود مرحوم نائینی اسمش را گذاشته اهمال. آقای خوئی می گوید نه، کاشف از سعه غرض نباشد، بالاخره اطلاق یعنی همین که مولا ملتفت است قیدی را در جعل اول اخذ نکرده است. همین شد اطلاق. التفات مولا به عدم اخذ قید در جعل اول اسمش اطلاق است، ولو این اطلاق ناشی از ضیق خناق باشد. مرحوم نائینی می گوید خودمان را که نمی خواهیم گول بزنیم، این اطلاقی که ناشی است از ضرورت و ضیق خناق و کاشف از سعه غرض نیست این اهمال است. ما هم گفته ایم اصلا اختلاف بین مرحوم نائینی وآقای خوئی اختلاف لفظی است که ما اسم این نوزاد را چه بگذاریم. عدم التقیید در موارد ضرورت و ضیق خناق کاشف از سعه غرض نیست. چون شاید مولا غرضش تعلق گرفته است به وجوب نماز قصر بر خصوص عالمین ولی نمی تواند در مقام جعل، جعل را مقید کند. مرحوم نائینی می گوید لفظ اطلاق اجلّ از این است که اسم این عدم التقیید را بگذاریم اطلاق. مرحوم آقای خوئی می گوید همین اطلاق است دیگر. شد نزاع لفظی کما سنبین انشاءالله. قدر مسلمش این است که جعل اول مقید نیست، مولا هم ملتفت است که جعل اول مقید نیست لاستحالة التقیید. اما غرض ممکن است مقید باشد. این غرض در دل مولا، مولا را آزار می دهد، خب به یک نحوی باید این غرض مقیدش را به مردم بیان کند، می آید از راه نتیجة التقیید بیان کند که إنما تجب صلاة القصر علی المسافر الذی علم بوجوب صلاة القصر علی المسافر یعنی علم به آن جعل اول.

این راه بدی نیست، اما با وجود راه های بهتر که راه دوم و سوم بود نوبت به این راه مرحوم نائینی نمی رسد. هر چند آقای خوئی در فقه در بحث صلاة فرموده است ما در جهر فی موضع الاخفات و اخفات فی موضع الجهر که در حال جهل مبطل نیست، إن فعل ذلک و هو لایدری فقد تمت صلاته، یا اتمام فی موضع القصر اخذ علم به حکم شده به موضوع حکم از راه نتیجة التقیید.

البته آقای خوئی بعدها در یک بحثی دیده است که این ادعا که هم در اصول مطرح کرده و هم در فقه در اول بحث خلل مطرح می کند مواجه شده با یک اشکال. گفته اند لازمه این مطلب شما این است که مسافری که جاهل بود به وجوب قصر ولی نماز نخواند سهوا یا عمدا. حالا می خواهد قضاء بکند. اگر بنا باشد این مسافر جاهل به وجوب قصر خصوص نماز قصر بر او واجب نباشد از راه نتیجة التقیید، وجوب تعیینی قصر مختص بشود به عالمین، واین آقا چون جاهل است نماز قصر بر او واجب تعیینی نباشد، بلکه جامع بین نماز قصر و نماز تمام بر او واجب باشد، اقض ما فات کما فات می گوید خب الان هم همانطور که جامع از تو فوت شده در قضائش هم مخیری بین نماز قصر و نماز تمام.

آقای خوئی دیده نمی شود به این ملتزم بشود، چون مسافری که جاهل به وجوب قصر هم بود اگر نماز از او فوت بشود، بعد باید او را به نحو قصر قضاء بکند، مخیر نیست بین قصر و تمام. فرموده بله این حرف اشتباه است. نفرموده ما قبلا این مطلب را می گفتیم واشتباه است، فرموده اصلا این حرف اشتباه است، معنا ندارد آدم بیاید بگوید جامع بین قصر وتمام واجب است. وجوب قصر بر مسافر مختص است به کسی که عالم است به وجوب قصر. نه این درست نیست. پس چی درست است؟

فرموده است که ما ملتزم می شویم به اینکه مانعیت آن دو رکعت آخر در نماز او مشروط است به علم به مانعیت علی نحو نتیجة التقیید. نتیجة التقیید را قبول دارد اما در مانعیت رکعت سوم و چهارم در نماز. یعنی این آقایی که بر او نماز قصر واجب است، تا تشهد رکعت دوم دارد امتثال امر به وجوب قصر می کند، از وقتی بلند شد برای رکعت سوم تا قبل از سلام برای رکعت چهارم دارد اتیان به امر زائد در نماز می کند. هیچ امر ندارد، زیاده است فی الصلاة، اما زیادة غیر مبطلة، چون این جاهل است. طبیعی است که بعد از اینکه این مسافر عالم شد به وجوب قصر، بعدا اگر بخواهد نماز چهار رکعتی بخواند آن زیاده می شود زیاده مبطله.

سؤال وجواب: این اشکال به آقای صدر هم وارد است که معتقد است که این مثالها را از راه اخذ علم به جعل در موضوع مجعول می شود تصحیح کرد. همین اشکال پیش می آید که آقای خوئی مطرح کرد و خواست جواب بدهد.

اقول: می گوئیم جناب آقای خوئی! اما این فرمایش اخیرتان زرنگی خوبی است اما در خصوص اتمام فی موضع القصر. آقا شما در قصر فی موضع التمام چه می فرمائید؟ مسافری قصد اقامه عشرة ایام کرد، ولی جاهل بود به اینکه من اقام عشرة ایام فی بلد وجب علیه التمام. جاهل به این حکم بود. آقای خوئی در منهاج فتوی داده است که اگر این شخص نماز قصر بخواند فی موضع التمام صحت صلاته. خصوص من نوی اقامة عشرة ایام فصلی قصرا عن جهل بالحکم. این بخاطر روایت موسی بن عمر است.

می گوئیم جناب آقای خوئی! اینجا دیگ چه جور توجیه می کنید؟ این آقا بجای نماز چهار رکعتی نماز دو رکعتی خواند. یعنی رکعت سوم و چهارم که واجب بود ترک کرد. اینکه دیگر نمی شود از راه آن توجیه عدم مبطلیت زیاده پیش آمد. پس توجیه شما همه جا نمی آید.

ولی به نظر ما اصل اشکال وارد نیست. اصل اشکال که می گفت اگر بگوئید جامع بین قصر و تمام واجب است بر مسافر جاهل به حکم، بعدا هم که می خواهد قضاء بکند باید جامع را قضاء بکند این اشکال تمام نیست. چرا؟ ما یک مسأله ای مطرح می کنیم، کسی در مسجد النبی بود مخیر بین قصر وتمام، فراموش کرد نماز ظهر و عصرش را بخواند (کما اتفق لاحد)، بعد از اذان مغرب یادش آمد من نماز ظهر و عصر نخوانده ام، آیا در قضاء نماز مخیر است بین قصر و تمام؟ هیچ کس این را نگفته است، گفته اند این تخییر بین قصر وتمام مربوط به اداء نماز هست در اماکن اربعه. چه جور توجیه می کنند این آقایان؟ حالا آمده اینجا می خواهد نمازش را قضاء کند، آیا مخیر است بین قصر و تمام در قضاء آن نمازی که در مسجد النبی فوت شده؟ ابدا. توجیهش این است که بعض از خصوصیات، خصوصیات مصلی است، باید در هنگام نماز این خصوصیت حفظ بشود. آن خصوصیت اگر حفظ نشود فائده ندارد. مثلا همین مسافر جاهل به وجوب قصر بر او چه چیزی واجب است؟ جامع بین نماز قصر و نماز تمام در حال جهل به وجوب قصر. نماز تمام فی حال الجهل بوجوب القصر این عدل واجب تخییری است. حالا این مسافر چشم و گوشش باز شده می داند که نماز قصر واجب است بر مسافر، می گوید آن نمازهایی که در سفر از من فوت شد در حال جهل به وجوب قصر، اجازه بدهید چهار رکعتی قضاء کنیم. می گوئیم ابدا همچنین اجازه ای نیست. چون الان شما نماز چهار رکعتی می خواهی بخوانی التمام فی حال الجهل بوجوب القصر است این نماز الان، یا التمام فی حال العلم بوجوب القصر علی المسافر است؟ خب التمام فی حال العلم بوجوب القصر علی المسافر است، به چه درد می خورد.

حالا اگر این مسافر در حال قضاء هم جاهل به وجوب قصر باشد. اگر از ادله ما استفاده نکردیم که در نماز قضاء هم اگر کسی جاهل بود به وجوب قصر، نماز قضاء هم مشمول من أتم فی موضع القصر تمت صلاته هست، اگر ما استفاده بکنیم من أتم فی موضع القصر فی صلاة القضاء تمت صلاته، که خب ملتزم می شویم. می گوئیم الان این آقا جاهل است به اینکه نماز قصر باید قضاء کند، اتم فی موضع القصر فی صلاة القضاء تمت صلاته. اگر گفتیم نه، ما از ادله این مطلب را استفاده نکردیم کما هو الصحیح و اتمام فی موضع القصر در موقعی صحیح است که در هنگام اداء باشد ربطی به نماز قضاء ندارد. می گوئیم خب نماز تمام یک قید دیگری هم دارد، التمام فی حال الجهل بوجوب القصر فی داخل الوقت. قید دارد. شما می توانید الان بعد از خروج وقت نماز تمام در داخل وقت بخوانید فی حال الجهل بوجوب القصر؟ نمی توانید. آن قید عدل واجب تخییری صلاة تمام فی داخل الوقت است وفی حال الجهل بوجوب القصر. شما الان نمی توانید این قید را ایجاد کنید، پس مجبورید همان نماز قصر را انتخاب کنید.

پس اینکه مسافر در داخل وقت مخیر باشد بین قصر و تمام إذا کان جاهلا بوجوب القصر، لازمه اش این نیست که اگر این آقا نماز از او فوت شد بعدا مخیر باشد بین قصر و تمام. نه، همچنین لازمه ای ندارد. کما اینکه کسی که در مسجد النبی که مشهور قائلند به تخییر بین قصر وتمام از جمله خود آقای خوئی، حالا آقای زنجانی فرموده اند که نه ما تخییر در اماکن اربعه را قبول نداریم، مرحوم آقای صدر هم احتیاط واجب می کرد، اما مشهور فقهاء قائل به تخییر در اماکن اربعه مثل مسجد النبی هستند، خب اگر نمازش فوت شد آقایان که نگفته اند در قضاء مخیر است بین قصر وتمام. چه جور توجیه می کنیم آنجا؟ عدل واجب تخییری را التمام فی داخل الوقت فی مسجد النبی می دانیم. شما در خارج وقت دیگر متمکن از انجام این عدل واجب تخییری نیستید. او را بگذارید کنار، برود سراغ آن عدل دیگر واجب تخییری که نماز قصر است.

راه پنجم: که طریق محقق عراقی ره است، استفاده از مسلک حصه توأمه است. محقق عراقی می گوید من در تابلو می نویسم: المکلف العالم بالحکم، بعد آن المکلفش را دورش یک خط قرمزی می کشم، می گویم هذا المکلف یجب علیه القصر فی السفر. می گویند آقا چرا نمی گوئی المکلف العالم بوجوب القصر؟ می گوید دور لازم می آید، اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه لازم می آید. اما اشاره می کنم به آن ذات، آن ذاتی که توأم است با این قید که تضیق قهری دارد، ذات موصوف بخاطر عروض این وصف تضیق ذاتی وقهری پیدا می کند ولو شما تقیدش را لحاظ نکنید. مثل حرارتی که صادر می شود از آتش، این حرارت ضیق ذاتی دارد، منطبق نمی شود بر حرارتی که صادر از این آتش نباشد، اما آن چیزی که از این آتش صادر شده است چیست؟ ذات حرارت است، نه الحرارة بوصف الصدور من هذه النار. آنی که صادر شده است از این نار ذات حرارت است نه با وصف صدور از این نار. ولی ذات متضیقة قهرا. المکلف العالم بالحکم، مولا در ذهنش دور آن مکلف یک خط قرمز می کشد می گوید هذا المکلف یجب علیه صلاة القصر. ایشان می گوید اسم این شده حصه توأمه، اخذ حصه توأمه در موضوع حکم هیچ محذوری ندارد. تأمل بفرمائید تا فردا انشاءالله.